

به نام
پروردگار
یکتا

کوين ديرونه

مت اولد فيلد
تام اولد فيلد

ترجمه ی مسیح
شایان پور



KEVIN
DE BRUYNE



سرشناسه: اولدفیلد، مت Oldfield, Matt
 عنوان و نام پدیدآور: کوین دیبروینه/ مت اولدفیلد، تام اولدفیلد؛ ترجمه مسیح شایان پور.
 یادداشت: عنوان اصلی: ۲۰۱۸، De Bruyne : from the playground to the pitch
 موضوع: بروینه، کوین د، ۱۹۹۱- م. موضوع: Bruyne, Kevin de, ۱۹۹۱-
 موضوع: فوتبالیست ها - بلژیک -- سرگذشتنامه -- ادبیات کودکان و نوجوانان
 Soccer players -- Belgium -- Biography -- Juvenile literature
 شناسه افزوده: اولدفیلد، تام شناسه افزوده: Oldfield, Tom
 شناسه افزوده: شایان پور، مسیح، ۱۳۸۵-، مترجم
 رده بندی کنگره: ۴/ب / GV۹۴۲/۷
 رده بندی دیویی: ۹۲/۳۳۴۰۹۲ شماره کتابشناسی ملی: ۹۶۸۹۱۳۷

پادشاه پاس گل: کوین دیبروینه De Bruyne



مت اولدفیلد | مسیح شایان پور
 تام اولدفیلد

نقل و چاپ نوشته‌ها منوط به اجازه‌ی رسمی از ناشر است.

/با عرض شرمندگی قیمت‌ها را در سایت گلگشت بیابید/
 /این کتاب با کاغذ حمایتی چاپ شده است/

/صفحه‌آرایی/امیرعباس صفری/
 /طرح جلد/امیرعباس صفری/
 /نوبت چاپ/اول ۱۴۰۳/
 /تیراژ/۵۰۰ جلد/
 /شابک/۰-۷۲-۶۴۸۹-۶۲۲-۹۷۸

تلفن: ۳۳۹۸۲۸۸۸ {+۹۸۲۱}
 ۹۲۱۳۹۰۲۲۵۰ {+۹۸}
 فکس: ۴۳۸۵۲۹۳۳ {+۹۸۲۱}

 goalgasht
 goalgasht
 goalgasht

خرید اینترنتی:
 goalgasht.ir





فصل اول

مرد اصلی منچستر
سیتی

استمفوردبریج، ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۷

در سراسر جهان فوتبال، به ویژه در حوالی استادیوم استمفوردبریج در غرب لندن، هیجان زیادی وجود داشت. تمامی بلیت‌های بزرگترین بازی فصل پریمرلیگ فروخته شده بود. قهرمان فصل، چلسی، در مقابل سرگرم‌کننده‌ترین تیم انگلیس، منچستر سیتی.

چه کسی در نبرد بهترین‌ها پیروز می‌شود؟ کدام مربی در صدر قرار می‌گیرد؟ آنتونیو کونته‌ی چلسی یا پپ گواردیولای سیتی؟ و کدام بلژیکی خوش می‌درخشد؟ ادن هازارد از چلسی یا رهبر خط میانی سیتی، کوین دی‌بروینه؟

برای کوین، ارزش این مسابقه چیزی بیش از سه امتیاز دیگر برای تیمش بود. در سال ۲۰۱۲ و در سن بیست سالگی، او طی حرکتی جسورانه برای تبدیل شدن به «فرانک لمپارد بعدی» یا حتی «زین الدین زیدان جدید» از باشگاه بلژیکی خود خنک

به چلسی رفت.

سرمربی کوپن در چلسی، ژوزه مورینیو، به او قول داده بود که فیکس بازی کند اما در عوض، او دو فصل را یا به صورت قرضی و یا به عنوان بازیکن نیمکت نشین گذراند. کوپن همیشه ستاره‌ی لجباز و خودسری بود. او بی‌حوصله و در عین حال مصمم بود. وقتی دید هیچ شانس برای حضور در چلسی ندارد، تصمیم گرفت در جای دیگری برای خود اسمی دست و پا کند. او به آلمان رفت و به سرعت در وولفسبورگ به «پادشاه پاس گل‌ها» تبدیل شد.

حال، کوپن به انگلیس برگشته بود و برای یک باشگاه جدید بازی می‌کرد. او بهترین بازیکن پریمیرلیگ بود و منچسترسیتی هم بهترین تیم. کوپن هیچ احساس دلخوری نسبت به باشگاه قدیمی خود نداشت، اما با این وجود، او باید به بعضی‌ها چیزی را ثابت می‌کرد. زمان آن رسیده بود، یک بار برای همیشه، اثبات اینکه او یک «شکست برای چلسی» محسوب نمی‌شد. پنج سال بعد، کوپن یک بازیساز کاملاً متفاوت بود. مسن‌تر، عاقل‌تر و خیلی بهتر.

کاپیتان او داوید سیلوا قبل از شروع بازی دست زد و تشویق کرد: «پسرا، بیایید این بازیو ببریم.»

که در استمفوردبریج کار آسانی نبود، اما سیتی در صدر جدول قرار داشت و با سبک خاص و اعتماد به نفس بالایی بازی می‌کرد. با شروع هر حمله‌ی کوپن در هافبک مرکزی، برنامه بزرگ پپ به خوبی کار می‌کرد. سیتی لیورپول را ۵-۰، واتفورد را ۶-۰ و سپس کریستال پالاس را ۵-۰ درهم کوبیده بود. آیا آنها می‌توانند چلسی را هم شکست دهند؟

کوپن تا جای ممکن از عقب توپ‌گیری و بازیکنان را تغذیه می‌کرد. او دو پای فوق‌العاده داشت که قادر به خلق جادو بودند. گاهی اوقات، او برای فرار کردن رحیم استرلینگ، وینگر سرعتی سیتی، پاس‌های بلند زیبایی را در عمق می‌فرستاد. یا گاهی، او با رحیم، دیوید و دفاع راست کایل واکر، هوشمندانه یک دو می‌کرد. گاهی در سمت راست بود، گاهی در سمت چپ و گاهی در وسط. کوپن همه جا بود و هر کاری می‌کرد تا به تیمش برای برد کمک کند.

اولین فرصت او برای گلزنی از یک ضربه ایستگاهی بود. او در دوران حرفه‌ای خود گل‌های زیادی از روی کاشته به ثمر رسانده بود، حتی یک گل مقابل بارسلونا در لیگ قهرمانان اروپا. با این حال، این بار، تیبو کورتوا، هم تیمی بلژیکی او، یک سیو راحت و بدون دردسر داشت.

هواداران سیتی ناله‌ای از روی ناامیدی سر دادند، همانند هوایی که از بادکنک خارج می‌شود. کوین به قدری با استعداد بود که انتظار داشتند هر بار به درستی زهرش را بریزد.

در حالی که به پست خود برگشت با خود فکر کرد: «دفعه‌ی بعد». با ادامه بازی، کوین و سیتی بهتر و بهتر شدند.

کوین برای گابریل ژسوس ساتر کرد اما مدافع چلسی دفعش کرد.

کوین کرنر خطرناکی ارسال کرد اما گابریل با ضربه سر اونو به بیرون زد.

کوین با یک چپ توپ رو برای گابریل فرستاد اما او دوباره با ضربه سر اونو به بیرون زد.

هواداران سیتی روی صندلی‌های خود آرام و قرار نداشتند. تیم آن‌ها موقعیت‌های بسیار زیادی خلق می‌کرد - اما بدون مهاجم ستاره‌شان، سرخیو آگوئرو، چه کسی می‌خواست جلو برود و گل پیروزی را به ثمر برساند؟

کوین که در پست جدید هافبک دفاعی خود بازی می‌کرد، هنوز در آن فصل گلی نزده بود. پپ از او می‌خواست که پاسور اصلی تیم باشد و از قدرت دید ماورایی خود برای ترتیب دادن گل‌ها برای بازیکنان دیگر استفاده کند. اما چه فایده اگر نتوانند گل بزنند؟

کوین می‌توانست یک شوت زیرکانه، پر قدرت و کات دار بزند. مانند قهرمانش زیدان، او یک هافبک کامل بود و مصمم بود خود را به عنوان یک بازیکن بزرگ ثابت کند. پیروزی مقابل چلسی، سیتی را بالاتر از رقیب محلی خود، منچستر یونایتد، در صدر لیگ برتر نگه می‌دارد. تیمش بیش از هر زمان دیگری به او نیاز داشت... «حمله کن!» پپ از کنار زمین فریاد زد: «حمله کن!»

بنابراین، دفعه بعد که کوین یک پاس سریع به قصد یک دو کردن به گابریل داد، به دویدن رو به جلوی خود نیز ادامه داد. کوین توپ را پس گرفت و از خط هافبک چلسی عبور کرد. او اکنون بیرون از محوطه جریمه بود، با فضای زیادی برای...

«شوت!» هواداران سیتی اصرار داشتند. «شوت!»

روی پای چپ او بود، اما کوین واقعاً پای ضعیف‌تر نداشت، فقط دو عصای جادویی. پای تکیه‌گاه خود را ثابت کرد، پایش را عقب کشید و ضربه ای نرم و دلشین به توپ زد. آبراکادابرا! توپ در هوا و فراتر از بازوهای کشیده شده‌ی کورتوا به پرواز

درآمد.

گل!!

«دی بروینه!!» گزارشگر تلویزیون فریاد زد. «اوه، اون واقعا خاصه.»

چه گل مهمی! در حالی که توپ به تور دروازه برخورد کرد، هواداران سیتی از خود بی خود شدند. کوپین به سمت آنها دوید، انگشتش را تکان داد و مانند شیر غرش کرد. کوپین غرق در غرور و شادی شده بود. او خیلی دوست داشت قهرمان پرمیرلیگ شود.

روی خط طولی، پپ با خوشحالی به هوا مشت زد. دنیلو تعویضی برزیلی آنها نتوانست هیجان خود را مهار کند. او مستقیماً به داخل زمین دوید و با قهرمان خود خوشحالی بعد از گل به هوا پریدند و سینه‌هایشان را به هم کوبیدند. کوپین در مرکز آغوش بزرگ تیمی قرار گرفت.

به سمت هواداران فریاد زد «یالا!» و در پاسخ، آنها آهنگ مورد علاقه خود را خواندند:

اوه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه! کوپین دی بروینه!

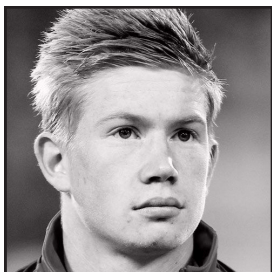
اوه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه! کوپین دی بروینه!

این لحظه شگفت انگیزی برای مرد اصلی منچستر سیتی بود، لحظه‌ای که هرگز فراموش نخواهد کرد. کوپین گل پیروزی تیمش را زده بود و آن هم مقابل چلسی! بهتر از این نمی‌شد. در بازگشت به استمفورد بریج، بلژیکی به دنیا نشان داده بود که او اکنون یک فوق ستاره است.

پپ گواردیولا، با لبخند بزرگی بر لب گفت: «کو، تو بهترینی!»

شاید مورینیو در چلسی به او اعتقاد نداشت، اما مسلماً گواردیولا در منچستر سیتی به او ایمان کامل داشت. و مهمتر از همه، کوپین به خودش باور داشت. او همیشه می‌دانست که استعداد، انگیزه و انعطاف لازم برای رسیدن به اوج را دارد، حتی در اولین روزهای حضورش در درونگن^۱.

۱- Drongen: محل تولد کوپین دی بروینه در کشور بلژیک.



فصل دوم

روزهای درونگن

دی بروین‌ها شیفته‌ی فوتبال بودند. آنا اولین بار زمانی که دختری جوان بود و با خانواده‌اش در لندن زندگی می‌کرد این بازی زیبا را کشف کرد. همسرش، هروینگ، در اشتیاق او سهیم بود به طوری که حتی سال‌هایی را با بازی در تیم‌های لیگ‌های پایین‌تر بلژیک گذرانده بود. پس به محض اینکه پسرشان کوین، به اندازه کافی بزرگ شد که بتواند راه برود، آنها نمی‌توانستند صبر کنند تا او را با ورزش مورد علاقه خودشان آشنا کنند.

وقتی توپ کوچکی را زیر پای او انداختند، کوین خیلی زود فهمید که با آن چه کند.

ضربه! پای کوچکش آن را به جلو شوت کرد و توپ به آرامی روی فرش اتاق نشیمن غلتید.

«آره، خودش!» والدینش دست زدند و تشویق کردند.

کوپین دست زدن آنها را کپی کرد. این برایش سرگرم کننده بود! می خواست یکبار دیگر هم انجامش بدهد.

ضربه! توپ این بار با سرعت بیشتری از در عبور کرد و به داخل سالن رفت.
«اوه، تو خونه کوپین!»

کوپین شروع به فهمیدن کرده بود. وقتی مادرش توپ را به اتاق بازگرداند، دستانش را به سمت او برد. حالا توپ مال او بود و می خواست یک بار دیگر هم انجامش بدهد! ضربه! او موفق شد توپ را از زمین بلند کرده و به هوا بزند و از روی چراغ رومیزی پرید.

آنا شوکه پرسید: «چطور این کارو کردی؟» اما کوپین فقط دست و قهقهه می زد.
هروینگ خندید: «خوبه که توپ نرمه!»

دی بروین ها یک فوتبالیست جدید در خانواده داشتند. با بزرگتر شدن کوپین، علاقه او فقط بیشتر و بیشتر شد. هر وقت مسابقه ای در تلویزیون پخش می شد، چشمانش را به آن می دوخت.

پدرش به او گفت: «پسرم، انقدر نزدیک نشین،» اما او یک اینچ هم تکان نخورد.
«کوپین... کوپین!»

وقتی کوپین فوتبال تماشا می کرد، انگار تحت تاثیر یک طلسم جادویی بود. او به قدری جذب می شد که دیگر متوجه اتفاقات اطرافش نبود.

«متاسفم،» او عذرخواهی کرد و از گنجی طلسم بیرون آمد. حتی وقتی بدنش را به عقب می برد، چشمانش را روی صفحه نمایش ثابت نگه می داشت. کوپین عاشق تماشای فوتبال بود اما فوتبال بازی کردن را بیشتر دوست داشت. هنگامی که ضربات او برای اتاق نشیمن بیش از حد قدرتمند شد، بازی های فوتبال او به بیرون و به حیاط پشتی منتقل شد. و به محض اینکه شش ساله شد، والدینش او را برای تمرین با باشگاه محلی خود در شمال غربی بلژیک، کی وی وی درونگن، بردند.

کوپین واقعا برای آزمایش خود در برابر پسران دیگر محله هیجان زده بود. او از قبل می دانست که فوتبال بازی اوست، اما آیا در آن خوب بود؟ و اگر هم بود، چقدر خوب؟ تنها یک راه برای فهمیدن وجود داشت.

اول - پاس دادن. کوپین توپ را به خوبی با کنار پای راست خود کنترل کرد و سپس یک پاس دقیق به یار خود داد.

مری او را تحسین کرد: «کارت عالی بود!»

بعدی - دربیل زدن. کوپین درحالی که توپ را نزدیک پای خود تحت کنترل

داشت از میان مخروط ها عبور کرد. پسران دیگر سرعتشان را کم کردند تا از خوردن به موانع جلوگیری کنند، اما کوین نه. داشت پرواز می کرد! او این تمرین را در حیاط با پدرش انجام داده بود.

دوباره از سمت مربی مورد تحسین قرار گرفت: «گل کاشتی!»
 بعدی - شوت زنی. در حالی که کوین منتظر نوبت خود بود، پسران جلوتر از خود را در صف تماشا کرد. همه آن ها برای کنترل کردن پاس مربی، یک ضرب بیشتر به توپ می زدند.

کوین تصمیمی گرفت: «نه، من قراره همون اول ضربه بزنم.»
 اعتماد به نفس داشت و خیلی سخت به دنبال این بود که خودش را متمایز کرده و یک سروگردن از بقیه بالاتر باشد. ضربه! گل!
 مربی او را تحسین کرد: «کارت عالی بود!»
 بالاخره، فینال بزرگ فرا رسید - مسابقه سرنوشت ساز. کوین بچه جدیدی تیم بود، اما به محض سوت شروع بازی، اشتیاق و حس رقابتی او نیز فعال شد.
 «من تو فضا خالی ام - پاس!» بارها و بارها فریاد زد تا زمانی که توپ را به دست آورد.

او به مهاجمان خود گفت: «فرار کنید!»
 به مدافعانش گفت: «حواستونو جمع کنید فقط پا نندازید!»
 کوین در تلاش بود تا بهترین نسخه از هم تیمی هایش را در اختیار بگیرد. در ابتدا، آنها کوین را زیاد دوست نداشتند.
 فکر کردند: «این بچه جدید فکر می کنه کیه که همیشه به ما می گه چیکار کنیم چیکار نکنیم؟»

با این حال، آنها این را با صدای بلند بازگو نمی کردند چرا که به لطف کوین، آنها برنده بودند. او فقط می دوید و به عنوان هافبک دفاعی در محوطه جریمه دو تیم حضور داشت. موهای بور عرق کرده اش بالا و پایین می شد. او گل هایی ساخت و همچنین گل هایی زد.

مربی او را تحسین کرد: «کارت عالی بود!»
 مهارت های شگفت انگیز فوتبالی کوین سبب شد تا او دوستان جدید زیادی پیدا کند. ناگهان، فقط او و والدینش نبودند که در حیاط پشتی پر سه می زدند و فوتبال بازی می کردند. او بود و همه ی بازیکنان زیر ۷ ساله های کی وی درونگن!
 «لطفاً مراقب باغچه های گلکاری شده ی من باشید.» همسایه مودبانه این

درخواست را مطرح کرد اما پسرها گوش نکردند.
 «کوپن... اوه، محض رضای خدا - کوپن!»
 او دوباره تحت تاثیر یکی از جادوهای فوتبالی خود قرار گرفت. انقدر محو بازی شده بود که متوجه اتفاقات اطرافش نشد.
 «متاسفم.» او عذرخواهی کرد و از گنجی بیرون آمد. با این حال خسارت وارد شده و دیگر خیلی دیر شده بود. باغچه‌ها نابود شده بودند.
 به عنوان تنبیه، پسران مجبور شدند توپ پلاستیکی را جایگزین توپ چرمی کنند. توپ پلاستیکی برای گیاهان ملایم‌تر و لطیف‌تر به حساب می‌آمد اما برای فوتبالیست‌ها چیزی جز کم شدن هیجان و سرگرم کنندگی به همراه نداشت. اگر باد می‌وزید، توپ پلاستیکی به هوا بلند شده و یا به طرز عجیبی از مسیرش منحرف می‌شد.
 وقتی به توپ ضربه می‌زدند، پیش بینی اینکه سپس چه اتفاقی برای آن می‌افتد غیرممکن بود. در پایان، کوپن و همسایه‌اش به یک توافق درخشان رسیدند.
 همسایه گفت: «می‌تونید برگردید به بازی با توپ چرمی، اما فقط به شرطی که همه با پاهای ضعیف‌تر خودتون بازی کنید و به توپ ضربه بزنید.»
 «قبوله!»
 برای کوپن، این شرط به این معنی بود که باید با پای چپ بازی کند. در ابتدا استفاده نکردن از پای راستش عجیب به نظر می‌رسید اما خیلی زود به آن عادت کرد. پس از زمان کمی او دو پای فوق‌العاده برای انتخاب داشت. کوپن بیش از پیش خود را برای دورانش به عنوان یک فوتبالیست حرفه‌ای آماده می‌کرد.